

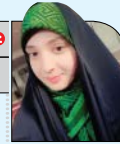
نبرد اهل خرد

حسین شکیب‌رادی

سردبیر
نوجوانه

از آن دست برنامه‌های جذاب که هیچ وقت دیدنش را از دست نمی‌دهم، نبرد ربات‌هاست. جنگ آهن و چرخ دنده و چکش و اره. اصولاً آدم خشنی نیستم ولی وقتی این ربات‌های سرد، در دست آدم‌های سازنده‌شان حرکت می‌کنند، رقابت‌شان برایم جذاب می‌شود. خوب امکانات این ابزار مرده، همین چکش و اره و امثال آن است. اما ما که ربات نیستیم. پس وسیله مبارزه ما آدم‌ها چیست؟ لایه‌ای که اگر بخواهد به فکر این انسان‌های از خدا بی‌خبر اسرائیلی باشد، هزار جور سلاح کشنده؛ اما من می‌گویم سلاح اصلی انسان اندیشه اوست. و اندیشه رشد نمی‌کند مگر از طریق خردورزی. خوب خرد با دستیابی به تجربه رشد می‌کند و حالا که ما نمی‌توانیم همه چیز را تجربه کنیم باید برویم سراغ تجربه دیگران و این تجربه‌ها را بیش از هر جای دیگر در دل کتاب‌های می‌شود خواند. نوجوانه این هفته، مسیر خردورزی را در آستانه هفته کتابخوانی برای تان به ارمغان آورده است. خوب لایه الان دوست دارید مثل همیشه به جان ماغر بزنید که ای بابا الان کی کتاب می‌خواند؟ و ما می‌گوییم که از شما نوجوانه‌ای‌ها که یک سر و گردن از بقیه هم سن و سال‌های تان بالاترید توقع داریم. بعد ممکن است بگویید که کتاب خوب برای ما نوجوان‌ها و ما هم جواب می‌دهیم که اولایی انصافی نکنید، آن قدر هم اوضاع بد نیست و ثانیاً باز توصیه می‌کنیم این شماره را مویه مو و صفحه به صفحه بخوانید چون همین حرف‌ها را زده‌ایم و خلاصه یقه گیرمان روشن بوده و صحبت‌های منطقی شما را به گوش مسئولان رسانده‌ایم. اما باز این چیزی از وظیفه شما کم نمی‌کند. چون عاقبت دودش در چشم خودتان می‌رود، اگر نشوید آدم‌های اهل خرد و در دنیایی که دانش مهم‌ترین سلاح است، از بقیه عقب بمانید. تازه ما که یک قدم هم از این جلوتر می‌رویم و از شما انتظار داریم نه تنها اهل مطالعه باشید بلکه وارد میدان شوید و دست به قلم باشید و برای آگاهی بخشی به دیگران هم اقدام کنید. یک وقت با خودت نگوئی من مثلاً الان در مورد اتفاق این روزهای فلسطین چه کاری از دستم بر می‌آید؟ همین که می‌توانی حرف حق را با قلم مخاطب پسندی ارائه کنی کم‌کاری نیست. فقط نترس و با به این میدان نبرد و جنگ نرم بگذار. به قول یک بزرگ: آن که به خرد توانا شد، ترس برایش نامفهوم است.

به وقت اندیشه

مطهره شفق‌تی
مشهد

ما کل انتشاراتی‌ها را از سر گذرانده بودیم. از خیابان سعدی تا امامت و سجاد، درحالی‌که تنها دو ساعت مانده بود به کلاس متون نظم حماسی و استاد تاکید داشتند بدون شاهنامه به کلاس وارد نشویم.

حق داشت استاد!

ایرانی متمدن باشی و شاهنامه و حافظ در خانه‌ات نباشد؟ تازه سرانه مطالعات هم ۱۶ دقیقه در روز باشد و از کتاب خواندن تنها داخل تلگرام تکست خواندن را بلد باشی؟

یا فو‌ش خیلی هم که باشد، می‌روی کتابخانه و با کتابی قطور مانند دنیای سوفی ژست می‌گیری و عکست را استوری می‌کنی و زیرش می‌نویسی: به وقت اندیشه! درحالی‌که حتی یک

جای پای مادر تاریخ

ریحانه محمودی
تهران

پدر بزرگ دوباره گرد شاهنامه را پاک می‌کند و زیر لب یکی از بیت‌های آن را می‌خواند. پدر بزرگ می‌گوید: خوب است جوان‌ها کتاب‌های ملی‌شان را بخوانند و درس‌های تاریخ را به خاطر بسپارند.

اما سؤال من از شما این است که کدام تان شاهنامه را خوانده‌اید، میان کوچه‌باغ‌های گلستان و بوستان قدم زده‌اید و پای مکتب مولوی درس ادب آموخته‌اید؟ اصلاً دیگر چه کسی در کتابخانه‌اش مثنوی دارد و نظامی را خوب می‌شناسد؟

آموخته‌های ما از این کتب بارززش به آنچه در کتاب‌های درسی خوانده‌ایم محدود می‌شود. به گمانم مشکل از قیمت آغاز می‌شود و تا افراد اهل



ادب پیش می‌رود. اوضاع اقتصادی ما را مجبور می‌کند به دنبال آنچه بگردیم که ارزان است و به جیب‌مان بر نمی‌خورد!

عصر بی کتابی، نسل ما

پریا محمدنیا
تهران

خطاب به دست‌هایی که می‌توانند برای عصر بی کتابی ما کاری انجام دهند.

لطفاً به سؤالات و خطوطی که می‌نویسم به مثابه یک دل‌نوشته نگاه نکنید.

من به عنوان نوجوان نسل Z به وضعیت موجود نقدهایی دارم و مطالبه‌گر سامان دادن این اوضاع هستم.

اول. سیستم ادبیات آموزشی کشور بر چه اساسی حفظ کردن سال تولد و وفات یک نویسنده یا شاعر را بر خواندن سطری از کتاب‌هایش ارجح می‌داند؟! دوم. اگر در یک جامعه آماری تصادفی از نوجوانان و حتی سالمندان پرسیم: آخرین کتابی که خوانده‌اند چه کتابی بوده و کی بوده؟ چند نفر به بازه زمانی تا سه ماه قبل اشاره خواهند کرد و اصلاً چند نفر کتابی را نام می‌برند؟ سوم. مسبب پایین بودن سرانه مطالعه کیست؟

اتفاق تلخ دیگر، عدم توجه مدارس و نقش کم‌رنگ آنها در افزایش سرانه مطالعه و علاقه‌مندی دانش‌آموزان به کتاب است. این‌که هیچ فضایی در یک مدرسه به کتابخانه اختصاص داده نشده باشد و علاوه بر آن فرد دلسوز و اهل کتابی هم بالای سر این مکان نباشد یک داغ بزرگ است. مدارس هم که کتابخانه دارند، به شکل عجیب و غریبی خلوت و سوت و کور هستند. به نظر می‌رسد اصلاحات اگر از همین کانون‌تعلیم و تربیت شروع شود به نتایج خوبی برسیم. متأسفانه مدیران در مدارس برای هر چیزی برنامه‌ریزی می‌کنند جز برای کتابخوانی و ایجاد شور نسبت به مطالعه آن!

شاید اولین قدم این باشد که باید کسی را مسئول کتابخانه قرار دهند که ایده‌های بکر، نوآوری و نقشه‌های جذابی برای کتابخانه و اهالی آن داشته باشد. نه این‌که هر کس در ساعت مشخص بیکار بود را بالای سر این مکان مهم بگذارند! بهانه‌اندن‌هایی به این شکل و شمایل می‌شود تربیت فرزندان بیگانه با کتاب.

کتاب‌زدایی

محمد پارسا اشرفی
تهران

گفتن از سرانه مطالعاتی پایین جامعه ایران دیگر خیلی تکراری شده است. عادت کرده‌ایم هر سال و قبل از برگزاری نمایشگاه کتاب یا در هفته موسوم به کتاب و کتابخوانی، جملات این چنینی را بگوییم، کوله بارمان را جمع کنیم و برویم تا سال بعد! اقدام و عمل شایسته و بایسته هم که هیچ!

مشکلات این حوزه یکی دوتا نیست. از گران بودن کاغذ و در نتیجه افزایش قیمت سرسام‌آور کتاب بگیرد تا انتشار محتواهای فاقد اعتبار و سطح پایینی که چراغ عقل را روشن نمی‌کنند و علاقه و رغبت لازم را در مردم برای مطالعه برنمی‌انگیزند.

جمله از آن کتاب بیچاره را خوانده‌ای! حالا هم که مثل ما می‌آیی یک کتاب بخری، می‌فهمی کتابی که تمام گذشته و تمدن فاخر تو را در یک جا جمع‌آوری کرده است و پر است از خاطرات نسل به نسل و اندوه‌های مرد دهقانی به نام ابوالقاسم، جلد اولش تنها، زیر یک میلیون و ۵۰۰ پیدا نمی‌شود.

به جد فردوسی اگر قیمت کتابش را می‌فهمید علاوه بر لرزیدن در گور حتماً خودش دست به کار می‌شد و به اندازه همه ما نسخه دست‌نویسی ارائه می‌کرد. خلاصه بعد از گشتن‌های بسیار، از خیال خام خریدن شاهنامه بیرون آمدیم. به کتابخانه رفتیم و جدیدترین جلد شاهنامه را که برای سال ۸۴ بود و کاغذش از پاپیروس کم نمی‌آورد و زخم‌های تنش هم از سربازی در جنگ وحشتناک‌تر بود گرفتیم و به سمت کلاس روانه شدیم.



واما مهم‌ترین مشکل! کسانی که اهل علم و ادبند و ما را از خواندن این کتاب‌ها محروم می‌کنند. بزرگ‌ترها هیچ‌گاه نمی‌گویند سعدی را با قلب بخوانید. اگر قرار است کتاب هدیه بگیریم، به رمان و داستان محدود می‌شود. معلم‌ها برای مان شرح نمی‌دهند که این کتاب‌ها چقدر می‌توانند بر آینده ما تأثیر بگذارند. پدر و مادرها داستان‌های کودکان را جایگزین حکایت‌ها می‌کنند و این‌گونه میل به آموختن در ما خاموش می‌شود. گمان می‌کنیم ادبیات کهن باید در همان گذشته بماند و به حال و آینده ما فایده‌ای ندارد.

اما آیا نباید آنچه را که برای مان به ودیعه گذاشته شده را بخوانیم؟ مشکل آخر، خودمان هستیم که درگیر و دار زندگی و انبوه هزاران کتاب یادمان می‌رود تاریخ و فرهنگ خود را بیاموزیم. میراثی که از دل حوادث روزگار به ما رسیده است را نباید فراموش کرد. حال بیاییم جای خالی این ارمغان را در کتابخانه‌های مان پر کنیم. حتی با یک کتاب

آیا این موضوع معلولی از سلیقه افراد است یا به سیستم حاکم و نبود تبلیغات مثبت بر می‌گردد؟ چهارم. شما را دعوت می‌کنم به جرعه‌ای تفکر راجع به این جمله: فقر، فکر کردن را کور می‌کند.

پنجم. هزینه کتاب کم‌کم سر به فلک می‌کشد. چرا نوجوان امروز باید حسرت یک کتاب پنج جلدی داشته باشد؟

ششم. صرفاً جهت اطلاع یادآوری می‌کنم که هزینه عصر بی کتابی حتی از هزینه جلد‌های سخت فلان نشر و بهمان نشر برای آیندگان ما بیشتر خواهد بود. هفتم. این‌که کتاب‌فروشی‌های کوچک بسته می‌شوند و جای‌شان را به اغذیه‌فروشی می‌دهند برای شما سؤال برانگیز نیست؟

و در آخر، امید است که دستی از غیب برون آید و کاری بکند.

